

حکایت اسکان کر... است... (شاید...)



### هنر

#### ✦ افکار شوینهوور

بقلم م. ض. هشرودی

هیچ مرد یا هیچ کردار نیست که ارزش خود را نداشته باشد. فکر بشریت کم و بیش در همه و در میان همه چیز گسترده است. در زندگانی انسانی هیچ حادثه نیست که بنقاشی کردنش نیرزد. زبردستی فنی نقاشان هلند مسلم است اینستکه اگر تنها بستودن این زبردستی قناعت شود بی اوصافی خواهد بود. با این حال آنچه می بینیم زمینه سازه های تاریخی و دینی اهمیتی بسزا یافته و در کارهای استادان هلند بسرسنگینی و خواربینی نگریسته میشود چرا که موضوعشان غالباً نمایاندن خطوط عادی زندگانی میباشد. نباید ازین نکته غافل بود که سودمندی يك کردار (کنش) با اهمیت خارجی آن نسبت ندارد و گاهی میان ایندو زمین تا آسمان تفاوت هست اهمیت بیرونی يك کردار (کنش) از روی نتایج حاصله از آن برای عالم واقعی و در عالم حقیقی اندازه گرفته میشود. اهمیت درونی آن کنش عبارت است از منظر ژرفی که همان کنش در موضوع بشریت برای ما در گشائی میکند و برخی از اطراف این طبیعت نامشهود را روشن میسازد و آنهم با دست چینی از برخی حوادث و آثار سازمند و سازگار تا ویژگیها

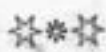
(خصوصیات) در آن زمینه به بیان آمده گسترش یابند.

اهمیت درونی، يك ارزش هنری (صنعتی) و اهمیت بیرونی، يك ارزش تاریخی دارد این دو اهمیت نسبت بهم آزاد بوده هم میتوانند از یکدیگر جدا بمانند و هم میتوانند در یکجا جمع آیند. چون يك کنش اصلی تاریخی را بنظر در آوریم ممکنست در خودی خود بسیار بازاری و زیر پا افتاده باشد و نیز ممکنست يك منظره از زندگانی روزانه یا يك پرده از اندرون خانه بسی سودمند واقع شود اگر منظره یا پرده موضوع گفتار موجودات بشری یا کنشها و امیال انسانی را بجلوه در آورده و چین و شکنهای پنهانی آنها را تا بندگی سرشاری بخشد.

اهمیت مقصودی که در نظر است و نتایج حاصله از کنش (فعل) هر چه باشد خط طبیعت یکسان می ماند مثلا خواه وزیران يك کشور بر روی يك نقشه جغرافیائی خم شده زمینها یا اقوام را از یکدیگر بریابند و خواه دهقانانی در مهمانخانه بر سر يك بازی قمار یا بر سر يك نقش طاس نردبا هم بستیزه در آیند هر دو یکیست، همچنین تفاوت ندارد که شطرنج را با مهره های زرین و یا با مهره های چوبین بازی کنند.



موسیقی هرگز بیان کننده يك حادثه Phénomène نیست بلکه تنها جوهر درونی حادثه و آنچه در باطن دارد یعنی اراده مطلق را بیان مینماید بعبارت دیگر نمیتوان گفت موسیقی فلان شادمانی خاص و معین، فلان اندوه، فلان درد، ترس، عاطفه، گوارائی یا فلان حضور قلب را تقریر میکنند بلکه خود شادی و غم و خود درد و بیم و خود عواطف و لذت و حضور قلب را بیان مینماید و از همه آنها جز جوهر ناب و جوهر کلی که از هر گونه وزن و سبب دور است چیز دیگر شرح نمیدهد با همین وضع در این جوهر معنوی بخوبی موسیقی را درك میکنیم.



اختراع ملدی Mélodie (نغمه پردازی) کشف همه اسرار ژرف اراده و

حساسیت انسانی کار نابغه است. کردار نابغه درین جا بیش از همه جا روشن و دیدنی است. این کردار، کردار است آزاد تر و سنجیده تر از هر قصد ارادی. خلاصه الهام واقعی همین است. فکر یعنی شناسائی پیشین بر احوال چیزهای معنوی و قلب در اینجا نیز چون جا های دیگر در هنر (صنعت) سترون و نازاست. نغمه گر Compositeur جوهر نهانی عالم را فاش ساخته و باریکترین هوش را بزبانی بیان میکند که عقل او از فهمش قاصر است.

همچنانکه خوابگرد (کسی که در خواب است و راه میرود) در موضوع هر چیز که از او بپرسند پاسخ های روشن میدهد ولی چون بیدار شود از آنچه گفته است اطلاعی ندارد.

\*\*\*

در هر موسیقی چیزی که باطنی و ناگفتنی است چیزی که برای ما يك بهشت خودمانی و دست نارسا آماده میکند بهشتی که با يك دیدار تند و گذرنده درك میکنیم لیکن بروصف آن توانا نیستیم - آنست که موسیقی قفل خاموشی را از هیجان های باطنی ما برداشته و خارج از هر واقعیت یعنی بیرنج و درد آنها را گویا میسازد.

\*\*\*

همچنانکه در ما دو گونه سرشت اساسی از عاطفه موجود است که شادی و اندوه یا دست کم شادمانی و آزرده گی باشد همچنین موسیقی دو لحن کلی دارد نظیر همان دو سرشت: و آندو لحن عبارتند از دیز Dieze و بمل Bémol که موسیقی بیشتر دمساز یکی و یا دمساز دیگر است.

لیکن در واقع بسی جای شگفتی است که بیان در دو رنج را يك نشانه موجود است این نشانه یعنی بمل که نه از راه طبیعت و نه از راه قرارداد رنج آمیز نمیباشد بسیار شدوا و رساست و هیچکس را در فهم و دریافت آن تردید رخ نمیدهد ازینجا میتوان دانست که موسیقی تا چه حدود در کنجها و گوشه های طبیعت بشری فرو میرود نزد اقوام شمالی که بزنگانی دشوار و سخت خوگیرند و بنثره نزد قوم روس

( در موسیقی کلیسایی هم ) بمل حاکمیت دارد .  
 آلگرو در بمل در موسیقی فرانسه فراوان است و میتوان گفت صفت فارقه  
 همین موسیقی است کوئی مردی پایفزار چوبین دریا کرده و با رنج و شکنج برقص  
 اندر آمده است .



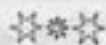
گفتار بندیهای کوتاه و روشن در موسیقی رقص که بپا کوب تند روش میگیرد  
 از يك خوشبختی همگانی سخن میراند که دریافت معانیشان با آسانی ممکن است . آلگرو  
 هاستزو Allegro maestoso با گفتار بندیهای بزرگ و خیابانهای پهن و پیچشهای  
 درازش حاکی از يك کوشش بزرگانه و پر منشانه میباشد بسوی يك مقصد دیر رس  
 که در پایان کار بدان میرسیم ( آداژیو ) از رنجشهای يك مجاهده بزرگانه و سر بلند سخن  
 میراند که هر گونه شادمانی فرو منشانه را نا چیز و پست می شمارد .

کردار بمل و دیز خود بیشتر مایه شگفتی است چنانکه تغییر دادن يك نیم  
 پرده و بکار آوردن يك سوم کوچک بجای يك نوت بید رنگ در وجود ما حس درد و  
 اضطراب را بر می انگیزد و سپس دیز ما را از این حس رهائی بخشد آداژیو در بمل  
 بیانی است از بالاترین رنجها که لاجرم ناله دلخراش بآیدش نماید . موسیقی در بمل  
 نا کامی يك خوشبختی فرو پایه را بیان می نماید که در خور چشم پوشی بوده . ظاهراً است  
 که موسیقی نامرفته توصیفی است از دنبال کردن يك مقصود فرو پایه که عاقبت پس از  
 کوششها و دلتنگیها بدست آمده باشد .



يك سمفونی از تهون ترتیب شگفتی در بی تربیتی های صوری آشکار میسازد  
 کوئی يك ستیز پر آشوبی است که يك دم دیگر در يك سازش زیبا پایان می پذیرد  
 و یا تصویری است درست و کامل از گوهر گیتی که بی آرامش و بیشتاب در میان  
 فضا باهرج و مرجی توصیف نا پذیر از اشکال گوناگون در غلطیده و دمامد نا پدید  
 میگردند در همین دم شوقها و شهوت ها و شور ها و آشوبهای مردمی بسخن در میآیند

شادی، اندوه، دوستداری، کینه، ترس، امید با چهره های گوناگون بهم دیگر در آمیخته اند هر چند از یکدیگر جدائی دارند لیکن يك خط مرزبندی مشخص هم در میان نیست یعنی نمائی است بی کالبد مادی چون جهانی پر از پریان بهشتی .



بعد از اندیشه بسیار در زمینه موسیقی سفارش من بشما اینست که ازین هنر دلنواز و زیبا خرم شوید چه این هنر یکسره در دلها راه میدیابد و هیچیک از هنرهای زیبای دیگر بهتر از آن نمیتواند سرشت مردمی و نهاد آدمی را نمایان سازد. آهنگهای بزرگ و خوب را گوش فرا دهید که گرمابه و آبدانی است برای جان و روان آدمی؛ درین گرمابه هر گونه آلودگی و ناپاکی فرو شسته و هر چه بد و ناپسند باشد زدوده میشود موسیقی دل مرد را بالا برده و چون در خورد باشد با اندیشه های پرمشانه دمساز میکند درین هنگام مرد ارزش خود را در می یابد و آفتاب ارزندگی در دلش می تابد .



هنگامی که موسیقی میشنوم قریحه من غالباً با این اندیشه بازی میکند که زندگانی مردمان و زندگانی خودم جز خوابهای يك جان جاویدان نیست . خوابهای خوب و بد که مردن يك پنداریست از آنها مطالعات فرهنگی

پایان

رتال جامع علوم انسانی

